

فعل مرکب و ساختمان آن

دکتر خسرو فرشیدورد



باشد، یا فرهنگ تابع ماشین.

باری ممکنست شیوه مد روز فعلی هم گاهی مفید باشد ولی بهیچوجه نباید آن را بشکل امری ماشینی تعمیم داد بلکه باید دست نویسند را آزاد گذاشت و بویراستاران هم باید هر دو روش را آموخت چه:

متاع کفر و دین بی مشتری نیست

گروهی این گروهی آن پسندند

دوستدار: فرشیدورد

مقدمه - پیش از شناخت فعل مرکب باید کلمه و کلمه مرکب و اقسام آن را بشناسیم: اینک اشاره ای بهر کدام: کلمه - کلمه کوچکترین واحد معنی دار و مستقل کلامست که دارای وحدت معنایی و املائی و آوازیست و در سخن نقشی را بعهده میگیرد و از یک یا دو یا چند سازه بوجود میآید. مانند: رفت، او، انسان، از، گلاب، نوسازی. اقسام کلمه - کلمه از دیدگاههای مختلف باقسامی تقسیم میشود؛ از قبیل کلمه زنده و مرده، کلمه مستقل و نامستقل،

بنام خدا

جناب آقای سردبیر

در چاپ و پیرایش (ویرایش) مقاله بنده در صورت امکان مقرر فرمائید چند نکته مراعات شود:

۱- هر جا زیر کلمه یا عبارتی خط کشیده شده با حروف سیاه

بچینند.

۲- املاء مقاله را که مبتنی است بر اتصال «می»، «ب» و «است» عیناً بهمان صورت مندرج در مقاله رعایت کنند چون شیوه درست

استادان مسلم گذشته و حال زبان و ادب فارسی است یعنی شیوه قزوینی و بهار و همائی و فروزانفر و دهخدا و معین و امثال آنها است، نه شیوه غیر علمی فرانکلینی ها که متأسفانه امروز رایج شده است.

۳- زیرنویسها را برای آسان شدن فهم مطلب در ذیل همان صفحه بنویسند، چه این هم شیوه پسندیده همان استادان برجسته است و نقل زیرنویسها به آخر مقاله یا کتاب که سبب اتلاف وقت و دیر فهمی خواننده میشود، سنتی است غربی که اخیراً بی جهت مد شده و بیشک از مظاهر تهاجم فرهنگی و غربزدگی است که تحت تأثیر ماشین و ماشینیسیم و «تولیدانبوه» بنوشته های ما تحمیل گردیده است.

آخر ما شرقیان هم خود سنتهای مطلوب و دقیق تحقیقی و حاشیه نویسی داشته ایم و داریم. وقتی روش خود ما مفیدتر است چرا کورکورانه از غربیان تقلید کنیم. گیریم که بقیمت مشکل شدن بیان و فهم مطلب، کار چاپ آسان شود. باید دید آیا ماشین باید تابع فرهنگ

۱. سازه کوچکترین جزء معنی دار کلامست مانند: «ی» و «گر» و «پدر» در تهرانی و ستمگر و پدر. سازه در برابر «Morpheme» برگزیده شده است.

کلمه مشترک و مختص، کلمه بومی و قرضی، کلمه بسیط و غیربسیط، کلمه متصل و منفصل.

کلمه از نظر نقش صرفی و نحوی آن برشش قسمت: ۱- اسم ۲- فعل ۳- صفت ۴- قید ۵- حرف عر صوت.

کلمه از نظر ساختمان - کلمه از نظر ساختمان بر دو قسمت: ۱- بسیط ۲- غیربسیط.

۱- کلمه بسیط یا یک سازه ای یا نخستین آنست که از یک سازه تشکیل میشود، مانند: پدر و مادر.

۲- کلمه غیربسیط یا ثانوی یا دومین، آنست که از پیش از یک سازه بوجود میآید، مانند: کارگر، هم پیشه، گلاب.

کلمه غیربسیط خود بر چند قسمت: الف- مشتق. ب- شبه مشتق. پ- مرکب. ت- پیچیده. ث- مشتق مضاعف. ج- مرکب مضاعف.

مشتق کلمه ایست که با ضمیمه^۱ های اشتقاقی ساخته شده باشد (یعنی با پسوندها یا پیشوندهای اشتقاقی) مانند: ستمگر و دانا و سیاهی.

شبه مشتق آنست که از ضمیمه های صرفی بوجود آمده باشد، مثل گلهاء و مردان و میروود.

کلمه مرکب آنست که از کلمه ها یا نیمه کلمه^۲ ها یا از ترکیب آن دو ساخته شده باشد، بطوریکه اجزای ترکیب، خاصیت صرفی یا نحوی یا آوایی یا معنایی خود را از دست داده باشند، مانند گلاب (مرکب از دو کلمه «گل» و «آب»)

و جاخالی زدن (مرکب از نیمه کلمه «جاخالی» و کلمه «زدن») و پرس و جو (مرکب از دو نیمه کلمه «پرس» و «جو»).

کلمه مرکب مضاعف - کلمه ای که بیش از یکبار ترکیب شده باشد، کلمه مرکب مضاعف نامیده میشود، مانند: گلاب گیر و گلگیر ساز که هریک از کلمه های یادشده، دوبار ترکیب گردیده اند، یعنی جزء اول هر کدام از عناصر فوق (گلاب و گلگیر) خود، مرکبند.

کلمه مشتق مضاعف - کلمه ای که بیش از یک ضمیمه (پسوند و پیشوند) اشتقاقی داشته باشند، کلمه مشتق مضاعف نامیده میشود. مانند: نادانی و پیروزمندی.

کلمه مرکب از نظر ژرف ساخت آن - کلمات مرکب و مشتق هر کدام ژرف ساخت^۳ و روساختی^۴ دارند یعنی بکلامی دیگر که ژرف ساخت نامیده میشود تاویل میگردد. ژرف ساخت معمولاً گروه یا جمله یا جمله واره است. کلمه مرکب

از لحاظ ژرف ساخت و تاویل آن بگروه و جمله و جمله واره باین اقسام تقسیم میشود:

۱- کلمات مرکب وابستگی، مثل پسرعمه و قابل قبول و مهمانخانه، ۲- کلمات مرکب همسانی، مانند زد و خورد و سپید و سیاه، ۳- کلمات مرکب تقویتی، مثل ایوای و ایدریغ، ۴- کلمه بین بین مانند خوش خوش.

برای اطلاع بیشتر بمقاله نگارنده در شماره ۱۶ سال ۳ (فروردین و اردیبهشت ۷۳) مجله آشنا در ذیل اصطلاحات یادشده نگاه کنید.

اکنون بحث اصلی:

ساختمان فعل

فعل از لحاظ ساختمان بر دو قسم است: بسیط و غیربسیط.

بسیط آنست که از یک جزء تشکیل شده باشد، مانند: رفتن، آمدن، کردن، دیدن.

غیربسیط آنست که از دو یا چند جزء بوجود آمده باشد، مانند: وارفتن و فریب دادن.

غیربسیط خود بر دو قسمت: پیشوندی و مرکب. پیشوندی مثل ورافتادن و وارفتن، و مرکب مانند کارکردن و کتک زدن.

ساختمان فعل مرکب

فعل مرکب و گروه فعلی، معمولاً از دو قسمت تشکیل میشود یکی جزء «فعلی» که هسته فعل مرکب یا گروه

۱. مراد از ضمیمه یا پیوست سازه نامستقلست که بعناصر دیگر می‌پیوندد و کلمه مشتق و شبه مشتق تشکیل میدهد ضمیمه بر سه قسمت: پیشوند، پسوند، میانوند.

ضمیمه از نظر دیگر بر دو قسمت: ۱- اشتقاقی یعنی آنکه کلمه یا نیمه کلمه تازه بوجود میآورد، مانند «گر» و «وا» در «کارگر» (کلمه)، «واگذار» (نیمه کلمه)، و دیگر صرفی یعنی آنکه کلمه تازه بوجود نمیآورد بلکه صورت دیگری (صورت دستوری یا صرفی دیگر) از کلمه بدست میدهد، مانند: «می» و «تر» در «میخورد» و «بزرگتر».

۲. نیمه کلمه آنست که کلمه و ضمیمه نباشد و مستقلاً هم بکار نرود مانند: «گول» و «جاخالی» و «دستخوش» در گول زدن و جاخالی زدن و دستخوش نگرانی شدن.

3. Deep structure (e) Structure profonde (f).

4. Surface structure (e).

فعلیست و آن را «فعل یاور» یا «فعل کمکی» مینامیم، مانند «کردن» در «کار کردن» و «افتادن» در «از پا افتادن». دیگر جزء غیر فعلی که از کلمه یا گروه تشکیل میشود و ما آن را «فعلیار» میگوئیم، مانند «کار» و «از پا» در مثالهای فوق.

کلماتی که فعلیار میشوند، ممکنست اسم یا قید یا صفت اسنادی (مُسند) یا کلمات و گروههای دیگر باشند مانند «کار» در کار کردن (اسم)، پیش در «پیش رفتن» (قید)، «پاک» در «پاک کردن» (صفت اسنادی)، «پا» در «از پا افتادن» (متمم).

گروههایی که نقش فعلیار را بازی میکنند، ممکنست گروه اسمی یا قیدی یا مُسندی باشند؛ مثل: کار زیاد کردن (گروه اسمی)، از دست دادن (گروه قیدی).

البته فعل مرکب ممکنست اجزاء دیگری هم داشته باشد، مثل «بکوه» در «سر بکوه نهادن» که باید درباره آنها مطالعه بیشتری کرد.

معیار تشخیص فعل مرکب از گروه فعلی - فعل مرکب از کلمات مرکب وابستگی مستقیم^۱ است نه از کلمه های مرکب مقلوب و درهم ریخته، و چون تکیه و درنگ اجزاء آن با تکیه و درنگ گروههای فعلی تفاوتی ندارد، تشخیص آن دو از هم بسیار دشوار است؛ زیرا مثلاً غذا دادن و فریب خوردن که اولی گروه فعلی و دومی فعل مرکبست، از لحاظ تکیه و درنگ و گسترش پذیری تفاوت چندانی با هم ندارند و تنها معیار معتبر تشخیص فعل مرکب از گروه فعلی، کوتاهی و بلندی مجموعه ترکیب ساز و کثرت استعمالست. باین معنی که چون کلماتی مثل فریب خوردن و کار کردن بسیار با هم میآیند و بلند هم نیستند، میتوان آنها را مرکب دانست.

بنابر این، از معیار آوایی برای تشخیص فعل مرکب نمیتوان بهره گرفت.

با معیارهای صرفی و نحوی^۲ نیز نمیتوان فعل مرکب را جز در موارد محدودی تشخیص داد. فی المثل اجزاء بسیاری از فعلهای مرکب برخلاف اسمها و صفتها و صوتهای مرکب مثل اجزاء گروه گسترش پیدا میکنند؛ مثلاً کار کردن و عادت کردن و فریب خوردن با آنکه فعل مرکبند، فعلیارشان که اسمست گسترش پیدا میکند؛ یعنی «ی» نکره و نشانه جمع و صفت و متمم میگیرد و میتوان گفت: «کاری کرد» یا «کارها کرد» یا «کار خوبی کرد» یا

«فریب سختی خورد» و «عادت بدی کرده است» و «پاک» و «فرا» که صفت و قیدند در فعل مرکب «پاک کردن» و «فرا رفتن» میتوانند تفضیلی شوند و گسترش یابند و میتوان گفت «او تخته را پاکتر کرد» و «او فراتر رفت».

همچنین در فعل مرکب برخلاف کلمات مرکب دیگر، بین اجزاء ترکیب فاصله میافتد؛ از جمله «می» و «به» و «نه» و «مه» امروز بین دو جزء فعل مرکب قرار میگیرند؛ بطوریکه نمیتوان گفت «می پا شود» و «نپاشو» و «می خوشش آید» بلکه باید گفت «پا میشود» و «خوشش میآید» و «پا نشود». همین امر موجب میگردد که یا وجود خود فعل مرکب را در فارسی امروز انکار کنند^۳ و یا برای تشخیص آنها از بعضی معیارها از قبیل گسترش ناپذیری جزء غیر فعلی و یا معیارهای معنایی و آوایی صرف نظر نماییم.

کوتاهی و بلندی اجزاء ترکیب ساز - کلمات مرکب کوتاه استواری و استحکام ترکیبشان بیشتر از مجموعه های بلند است. چه هرچه مجموعه عناصر ترکیب ساز بلندتر باشد ترکیب سست تر و بگروه نزدیکتر است و هرچه این مجموعه کم حجم تر و کوتاهتر باشد ترکیب استوارتر است. مانند «سر بصحرا نهادن» و «فراهم آورده نشده بود» که مجموعه های بلند و غیر مرکبند در حالیکه «فریب دادن» مجموعه ای کوتاهست و مرکب. پس اصولاً کلمات و افعال مرکب بلند استحکام بیشتری دارند و بگروه نزدیکترند.

اگر اجزاء کلمه مرکب کوتاهی را گسترش دهیم و بلندش سازیم، آن را از حال ترکیب خارج کرده و بگروه تبدیلیش کرده ایم. مثل «فریب خورد» (مجموعه کوتاه و مرکب) و

۱. برای اطلاع بیشتر از اصطلاحات و تعبیرات یادشده، بمقاله نگارنده زیر عنوان «دستور زبان و گسترش زبان فارسی» در مجله آشنا شماره ۱۶ سال سوم نگاه کنید.

۲. معیارهای تشخیص کلمه مرکب عبارتند از ۱- معیارهای آوایی ۲- معیارهای صرفی ۳- معیار لغوی ۴- معیارهای نحوی ۵- معیارهای معنایی ۶- کوتاهی و بلندی مجموعه ترکیب ساز. برای شناخت این معیارها نگاه کنید بمقاله «کلمه مرکب و معیار تشخیص آن» در مجموعه سخنرانیهای دومین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد اول، چاپ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱.

۳. نگاه کنید بمقاله دکتر وحیدبان کامیار تحت عنوان «در فارسی فعل مرکب نیست»، در مجموعه سخنرانیهای دومین کنگره تحقیقات ایرانی چاپ دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱، بکوشش حمید زرین کوب جلد اول.

«فریب سختی خورد» (مجموعه بلند و گسترش یافته غیر مرکب، گروه فعلی).

بنابر این معیارهای تشخیص فعلهای مرکب اینهاست:
۱- کثرت استعمال و همشینی فراوان اجزاء ترکیب با هم.

۲- وجود فعلهای یاور اصلی یعنی فعلهایی مانند کردن، زدن، دادن و ...

۳- ثبت اینگونه افعال در فرهنگها و کتابهای لغت بطور مستقل فی المثل وقتی در لغتنامه دهخدا یا فرهنگ فارسی دکتر معین عناصری مانند کار کردن و کتک زدن و فرمان بردن و ... بعنوان یک لغت ثبت شده باشند تا حدی دلیل مرکب بودن آنهاست.

۴- وجود قیده‌ها و شبه پیشوندهای پراستعمال نیز مانند فرا و فرو و فرود و باز و پیش و واپس و سر را نیز میتوان دلیل مرکب بودن فعل دانست.

۵- کوتاهی مجموعه ترکیب ساز، مانند: کار کردن.

بنابر این ما برای تشخیص افعال مرکب، باید دو سیاهه در دست داشته باشیم؛ یکی سیاهه فعلهای یاور، دیگر سیاهه پیشوندها و قیده‌های شبه پیشوند مرکب ساز.

سیاهه فعلهای یاور - دکتر خانلری افعال یاور اصلی را «همکرد غالب» نامیده و شماره آنها را بیست و چهار عدد دانسته است از اینقرار:

آمدن، آوردن، افتادن، بردن، بستن، پیوستن، خواستن، خوردن، دادن، داشتن، دیدن، رفتن، زدن، ساختن، شدن، فرمودن، کردن، کشیدن، گرداندن، گرفتن، گشتن، نمودن، نهادن، یافتن.

ولی اصطلاح «همکرد» هم مثل اصطلاح «نهاد» و «گزاره» ایشان نامناسب است زیرا از طرفی معنی آن روشن نیست، دیگر اینکه بعضی از استادان زبانشناسی همکرد را بمعنای دیگری، یعنی بمعنی مرکب گرفته اند بنابر این ایجاد اشتباه میکنند، باین سبب ما تعبیر «یاور» یا «کمکی» را برگزیدیم که هم معنی روشن و هم وافی بمقصود است و هم با اصطلاحات دیگران مخلوط نمیشود.

از طرف دیگر، شمار اینگونه فعلها بیش از بیست و چهار است و علاوه بر آنها این افعال نیز گاهی فعل یاور میشوند و کلمه مرکب میسازند:

آختن، آراستن، آزردن، آزمودن، آغازیدن، آویختن،

آهختن، آهیختن، آهنجیدن، افزودن، افکندن، انداختن، اندودن، انگیختن، ایستادن، باختن، باریدن، بافتن، بخشیدن، بودن، بوسیدن، بیختن، پاشیدن، پختن، پذیرفتن، پراکندن، پرداختن، پرستیدن، پرسیدن، پروردن، پرویختن، پریدن، پوئیدن، پوشاندن، پوشیدن، پیچیدن، پیمودن، پیوستن، تاختن، تافتن، تراشیدن، تکاندن، تنیدن، توختن، جستن، چیدن، خائیدن، خراشیدن، خستن، خفتن، خواندن، دانستن، دریدن، دمیدن، دواندن، دوختن، دوشیدن، دویدن، راندن، ربودن، رساندن، رسیدن، رشتن، ریختن، زدودن، سپردن، ستاندن، ستدن، ستردن، سرشتن، سرودن، سنجیدن، سوختن، سودن، شدن، شستن، شکافتن، شکستن، شمردن، شناختن، شنیدن، طلبیدن، فتادن، فرستادن، فرسودن، فروختن، فریفتن، فزودن، فشاندن، فشردن، فکندن، کاشتن، گشتن، کندن، کوفتن، گاشتن، گذاختن، گذاشتن، گذرانندن، گرائیدن، گرداندن، گردیدن، گزاردن، گزیدن، گزیدن، گماردن، گستراندن، گستردن، گسستن، گسلاندن، گشتن، گشودن، گفتن، گماشتن، لرزیدن، لغزیدن، مالیدن، ماندن، مُردن، نشاندن، نشستن، نگاشتن، نمودن، نواختن، نُوردیدن، نوشتن، نوشیدن، نهادن، نیوشیدن، ورزیدن، یازیدن.

حذف حرف اضافه در سخنان پراستعمال

زبان فارسی نمونه های فراوان دارد

بخصوص در متممهای قیدی و گروههای

حذف حرف اضافه مانند:

- آنجا نشست یعنی در آنجا نشست

- پیش رفت یعنی پیش رفت

وانگهی دکتر خانلری بفعلهای یاور مرکب توجهی نکرده است؛ یعنی بفعلهایی مانند ایجاد کردن و صورت دادن و انجام دادن و بسیاری دیگر که با اجزاء دیگر، فعل مرکب میسازند؛ فعلهایی نظیر «کار انجام دادن»، «کار صورت دادن»، «کار ایجاد کردن».

قبل از دکتر خانلری، شادروان عبدالرحیم همایون فرخ بافعال یاور اشاره کرده و آنها را فعلهای «مُعین فرعی» نامیده است^۱، ولی شماره آنها را معین نکرده است و این امر

۱. دستور جامع زبان فارسی از عبدالرحیم همایون فرخ صفحات ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۹۵۷ چاپ ۱۳۳۷، بنگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران.

با احتیاط علمی نزدیکتر است.

نگارنده، با مراجعه بمتون و فرهنگها و با توجه بکثرت استعمال و فراوانی همشینی اجزاء افعال مرکب با هم، اقلا پیشوندها و شبه پیشوندها و قیده‌های پُراستعمال همشین با فعل که آنها نیز در بسیاری از موارد، فعل مرکب تشکیل داده اند در گذشته و حال عبارتند از:

نداشته ایم و افعال قدیم دو دسته بوده اند: بسیط و مرکب. و از آنجا که این پیشوندها در عصر ما فعال نیستند، میتوان امروز هم فعل را از نظر ساختمان بدو دسته بسیط و مرکب تقسیم کرد نه سه دسته بسیط و پیشوندی و مرکب که بعضی از دستورنویسان کرده اند.

یادآوری ۲- از آنچه گفتیم، چنین برمیآید که فعل مرکب اغلب قالب ترکیبی خاصی ندارد و ساختمان اکثر فعلهای مرکب با گروههای فعلی یکیست.

اینک توضیح بیشتری درباره ساختمان فعلهای مرکب و اقسام آن:

فعلهای مرکب بدینسان ساخته میشوند:

۱- از اسم و فعل یاور؛ مانند: انجام دادن، نگاه داشتن، پی بردن، نشان دادن، نشان کردن.

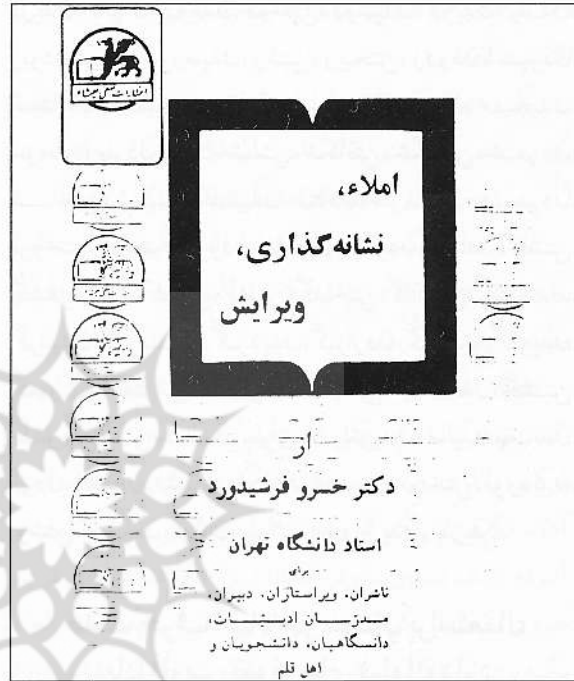
اسم در این موارد ممکنست فاعل باشد؛ مانند: دل گرفتن، دل سوختن، حال گرفتن، دل مُردن، اتفاق افتادن، کینه آمدن، دل شدن.

در این موارد ممکنست فعل یاور ناقص باشد و اسم مکمل آن بشمار رود؛ مانند: دوست داشتن، خبر شدن، غرق شدن، پیدا کردن، تعطیل کردن، مسخ کردن، اخراج کردن، هلاک شدن، تبدیل کردن، تبدیل شدن، خبر کردن، تکمیل کردن، تلف کردن، بدل کردن، گرد آوردن، گرد کردن، گرد آمدن، جمع کردن. در اینگونه فعلهای مرکب، اسم نقش صفت را بازی میکند و مثلاً: بدل، اخراج، هلاک، خبر، بترتیب یعنی: می‌بدل، می‌اخراج شده، هلاک شده (گشته) و یا خبر.

اسم در این موارد ممکنست مفعول رائی (مفعول صریح) باشد که «را» ی آن حذف شده است. مانند: تن دادن، دل بستن، ظفر یافتن، دلدادن، دل جُستن، دل کندن، دامن کشیدن، دامن درکشیدن، وعده دادن، قول دادن، سهم دادن و مانند آنها. گروههای نظیر این ساختمان عبارتند از: غذا خوردن، لباس پوشیدن.

اینک مثالهای بیشتری برای این قسم فعلها:

رو کردن، رو انداختن، روی آوردن، رو دادن، روگرداندن، رونهاندن، روگرفتن، روی برتافتن، روی درهم کشیدن، رونشان دادن، پشت کردن، پشت دادن، پشت نهادن، رونهاندن، پشتک زدن، ته تو در آوردن، جان سپردن، جان فشاندن، جان کندن، جان دادن، دست باز داشتن، دست



۱- بسیطها: اندر، باز، بر، برون، بیرون، ب، پای، پای، پائین، پس، پیش، پی، تند، تنگ، جلو، در، درون، دیر، دیگر، رو، روی، زیر، زود، زیر، سبک، سر، عقب، فاء، فاز، فازه، فر، فراز، فرو، فرود، کنار، کناره، گرد، میان، نکو، نگون، نیک، نیکو، نیم، نیمه، وا، وارون، وارونه، واز، واژگون، ور، ها.

۲- مرکبها: باپس، بازپس، برابر، برابری، برسر، برهم، بسر، بهم، پس پشت، پس پیش، درهم، فاپیش، فراپشت، فراپیش، فراهم، فروباز، واپس، وادید، وازپس.

بیشتر پیشوندها و شبه پیشوندهای یادشده، در اصل قیدند. فعلی این عناصر غالباً قابل گسترش است؛ با این حال برخی از عناصر فوق اسمند، مانند جا، پا، رو و... مانند جازدن، پازدن، پشت پازدن، رو انداختن.

یادآوری ۱- امروز معدودی پیشوند فعل داریم مانند بر، وا، رو، ولی در قدیم تقریباً پیشوند فعل و فعل پیشوندی

برداشتن، دست نگهداشتن، دست بستن، دست دادن، دست کشیدن، پاک‌کشیدن، پا بُریدن، پا زدن، پا نهادن، راه نمودن، پی گرفتن، شفا یافتن، حسرت خوردن، غم خوردن، حساب کردن، مُهر کردن، گوی بُردن، چوگان زدن، حرف زدن، صحبت کردن، انتقام کشیدن، کینه کشیدن، انتظار کشیدن، راه زدن، دنبال کردن، تعقیب کردن، عیب جُستن، بهانه گرفتن، دشنام دادن، باج دادن، نعره کشیدن، بوکشیدن، مجلس آراستن، لشکر آراستن، رنج بُردن، سود بُردن، رَشک بُردن، نام بُردن، رَخت بستن، اجر دادن، مُکافات دادن، مُزد دادن، پاداش دادن، حوصله داشتن، صبر داشتن، امید داشتن، رونق داشتن، رواج داشتن، آزار دیدن، سود دیدن، داغ دیدن، زیان دیدن، رنج دیدن، ظلم دیدن، ستم دیدن، ظلم کشیدن، ستم کشیدن، رخت کشیدن، سان دیدن، جفا دیدن، تار زدن، صدمه زدن، لطمه زدن، پیمانانه زدن، ضربه زدن، رقم زدن، گرسنگی خوردن، نُمُو کردن، دستبُرد زدن، منت کشیدن، خفّت کشیدن، جار کشیدن، صف بستن، نماز بردن، سجده بردن، خجالت کشیدن، فریاد زدن، چانه زدن، حمله آوردن، قُرعه زدن، سخن گفتن، مثال زدن، خنده زدن، لاف زدن، تاب آوردن، آگهی دادن، خبر دادن، استدعا کردن، نشان کردن، صدا زدن، جای گرفتن، سر زدن، پناه آوردن، دست انداختن، آواز کردن، جنگ جستن، جوجه کشیدن، تخم کشیدن، سرسپردن، وام گرفتن، دامن کشیدن، فریب دادن، فریب خوردن، افسوس خوردن، مُدارا کردن، بهانه آوردن، غُنچه بر آوردن، نظر انداختن، لَدّت بردن، چشم داشتن، آفت دیدن، سوگند خوردن، قسم خوردن، کتک زدن، لُج کردن، اخم کردن، لجاجت کردن، سنگ خوردن، گول خوردن، علف خوردن، ایراد گرفتن، چشم گرفتن، بهانه گرفتن، باج گرفتن، عیدگرفتن، ماتم گرفتن، عبرت گرفتن، توبه شکستن، نماز خواندن، آواز خواندن، کتاب خواندن، درس خواندن، آرام یافتن، بهره یافتن، آگاهی یافتن، زاری کردن، آرایش کردن، شتاب کردن، اظهار کردن، مُناظره کردن، تفاوت داشتن، بیوفائی کردن، گردش کردن، شُکر کردن، درو کردن، گریه کردن، فریاد کردن، عصیان کردن، حمله بُردن، آرزو کردن، تأمل کردن، کشف کردن، قصد کردن، عزم کردن، اقرار کردن، فرار نمودن، بندگی نمودن، استقبال نمودن، سعی نمودن، داد کردن، داد دادن، ریاضت کشیدن، درد کشیدن،

خواری کشیدن، وعده دادن، مایه گرفتن، ملامت کردن، ملامت کشیدن، عذر نهادن، اساس نهادن، بنا نهادن، عادت کردن، حواله کردن، مطالعه کردن، یاد کردن، یاد فرمودن، رخصت گرفتن، اجازه گرفتن.

اسم در این موارد ممکنست در اصل متمم قیدی یا مفعول بواسطه ای باشد که حرف اضافه آن حذف شده است. مانند: پاشدن، کار بردن، سر کردن، سر بُردن، عهده گرفتن؛ بتر تیب بجای: بپاشدن، بکار بردن، بسر کردن، بسر بُردن، بعهده گرفتن. از این قبیل است جا انداختن، جا گذاشتن، راه بردن، وجود آمدن، وجود آوردن، روماندن.

این ساختمان فعّال نیست و منحصر است بمواردی محدود. از این قبیلست با این افعالِ یاور:

با فعل یاور «آمدن»: خاطر آمدن، یاد آمدن، هوش آمدن، سر آمدن، عمل آمدن، پیش آمدن، درد آمدن، وجود آمدن؛ بمعنی بخاطر آمدن، بیاد آمدن و....

با فعل یاور «آوردن»: خاطر آوردن، یاد آوردن، هوش آوردن، نظم آوردن، سر آوردن، وجود آوردن، درد آوردن؛ بمعنی بخاطر آوردن، بیاد آوردن، بهوش آوردن. و....

با «افتادن»: حبس افتادن، راه افتادن، زندان افتادن، کار افتادن، پیش افتادن، پس افتادن، جا افتادن؛ بمعنی بحبس افتادن، براه افتادن و....

با «انداختن»: حبس انداختن، راه انداختن، زندان انداختن، کار انداختن، جا انداختن؛ بمعنی بحبس انداختن، براه انداختن و....

با «بُردن»: سر بردن، کار بردن، راه بردن، بمعنی بسر بردن، بکار بردن، براه بردن و....

با «بستن»: کار بستن بمعنی بکار بستن.

با «خوردن»: زمین خوردن؛ بمعنی بزمین خوردن.

با «رسیدن»: سر رسیدن بمعنی بسر رسیدن.

با «رفتن»: حبس رفتن، زندان رفتن، پس رفتن، بیش رفتن، سر رفتن؛ بمعنی بحبس رفتن، بزندان رفتن، بیش رفتن و....

با «زدن»: دار زدن، زمین زدن، پا زدن، جا زدن، چشم زدن، آتش زدن.

با «شدن»: پا شدن بمعنی بپا شدن.

با «کردن»: سر کردن بمعنی بسر کردن.

با «کشیدن»: نظم کشیدن، پیش کشیدن، طول کشیدن، آتش کشیدن.

با «گذاشتن»: کار گذاشتن، جا گذاشتن.

با «گرفتن»: عهده گرفتن، شیر گرفتن، کول گرفتن، دوش گرفتن، یاد گرفتن. بمعنی بعهده گرفتن، از شیر گرفتن و... با «ماندن»: یاد ماندن، روماندن. بمعنی بیاد ماندن، و در روماندن.

موارد حذف حرف اضافه در فعلهای مرکب - گفتیم این ساختمان فعال نیست، ولی حذف حرف اضافه عوامل چندی دارد از این قبیل:

الف - کثرت استعمال در افعال مرکبی که از حرف اضافه و اسم و فعل یاور تشکیل میشوند که طبق قانون اصل زحمت کمتر^۱، سبب حذف عناصری در کلام میشود از جمله حذف حرف اضافه.

حذف حرف اضافه در سخنان پُراستعمال زبان فارسی نمونه های فراوان دارد، بخصوص در متممهای قیدی و گروههای حرف اضافه مانند آنجا نشست یعنی در آنجا نشست، پیش رفت یعنی پیش رفت، و وسیله پُست بجای بوسیله پُست. بنابر این حذف حرف اضافه با اسمها و متممهای خاصی صورت میگیرد؛ با اسمهایی از این قبیل: با بعضی از اسمهای مکان، مانند: پیش، پس، نزدیک، فراز، فرود. مثل: پیش رفتن، پس رفتن، نزدیک آمدن، فرود آوردن، فراز آمدن؛ بمعنی پیش رفتن، بنزدیک رفتن و....

ب - با برخی از اسمهای دیگر، در صورتیکه با افعالی خاص بیاید بقرار زیر:

«هوش» و «عمل» و «درد» و «خاطر» و «سر» با فعلهای «آمدن» و «آوردن»؛ مانند یاد آمدن، یاد آوردن، هوش آمدن، هوش آوردن....

«جا» و «راه» و «حبس» و «زندادن» و «کار» با «افتادن» و «انداختن»، مانند حبس افتادن و حبس انداختن و جا افتادن و جا انداختن و راه افتادن و راه انداختن و کار افتادن و کار انداختن.

«کار» با بُردن و بستن و افتادن و انداختن و رفتن و گذاشتن؛ مانند: کار بردن، کار بستن، کار افتادن، کار انداختن، کار گذاشتن.

«ستر» با آمدن و آوردن و بُردن و رسیدن و رفتن و

کردن؛ مانند: سر آمدن، سر آوردن، سر کردن، سر بُردن، سر رسیدن، سر رفتن.

«یاد» با آمدن و آوردن و گرفتن؛ مانند: یاد آمدن، یاد آوردن، یاد گرفتن.

«پا» با شدن و زدن مثل پاشدن و پا زدن.

اسمی که فعلیاری است ممکنست، هیچیک از اقسام یاد شده نباشد؛ مانند انجام دادن، انجام یافتن، دست انداختن، جا خوردن، جا داشتن، گل انداختن، صورت دادن، صورت گرفتن، نشان دادن، پی بردن، تحویل دادن، رخ دادن، صورت بستن، جا کردن، جا انداختن، کنار آمدن، نوش کردن، آتش زدن، یدک کشیدن، بو دادن، دست یافتن، روا داشتن، ادا کردن، انجام گرفتن، قرار دادن، قلمداد کردن، غوطه خوردن، تفاوت کردن، تب کردن، عادت کردن.

۲- از اسم و ضمیر پسوندی (ضمیر پیوسته) و فعل. مانند: خوشم آمد، سردش شد، گرمم است، خنده اش گرفت، بُهتتش زد، لجم گرفت، بدم آمد، دردش گرفت، سختم است، چشمم زد، رُوم نمیشه.

شادروان دکتر خانلری اینگونه فعلها را «ناگذر» نامیده و همه را مرکب شمرده است. برای آگاهی بیشتر از ویژگیهای این فعلها بکتاب ساختمان فعل ایشان ص ۹۷ و بدستور امروز نوشته نگارنده ص ۱۱۷ نگاه کنید.

۳- از حرف اضافه و اسم و فعل یاور؛ مانند: از پای در آوردن، از دست دادن، از هوش رفتن، از سر گرفتن، از سرباز کردن، برپا کردن، بپا شدن، فراهم آوردن، برپای خاستن، از کار افتادن، بکار بردن، بسر بردن، بوجود آمدن، بوجود آوردن، بکار بستن، بکار افتادن، بانجام رساندن، بشمار آمدن، بشمار آوردن، بجای آوردن، بدست آوردن، براه افتادن، بعمل آوردن، بعمل آمدن، بر باد دادن، فراهم آمدن.

گروههای فعلی نظیر این ساختمان فراوانست زیرا هر متممی (متمم اسمیست که بوسیله حرف اضافه معنی کلمه ای را تمام میکند) با فعل خود گروهی نظیر فعلهای مرکب یاد شده بوجود میآورد مانند: از خانه آمدن، بمدرسه رفتن، در آنجا ماندن، و هزاران گروه فعلی دیگر.

۴- از مسند (مکمل یا صفت اسنادی) و فعل یاور، مانند پاک

1. The principle of least effort.

کردن و گرد آمدن.

اینگونه افعال مرکب خود بر دو قسمند: یکی آنهایی که فعل یا ورشان ناقص لازمست، مانند گرد آمدن، جمع شدن، گم شدن، کم آمدن، زیاد آمدن، زیاد شدن، کم شدن. این افعال یا ور ناقص لازم در این عناصر مرکب عبارتند از: بودن، شدن، گشتن و گردیدن در زمان ما و آمدن، رفتن، افتادن و برخی دیگر در گذشته.

تمیز اینگونه فعلهای مرکب از گروههای فعلی بسیار دشوار است، مثلاً بدرستی معلوم نیست سرخ شدن و پاک شدن و امثال آنها مرکبند یا گروه فعلی و ملاک کار در این موارد تنها کثرت استعمالست و بس.

دیگر آنهایی که با افعال ناقص متعددی بوجود میآیند، مانند پاک کردن، تعطیل کردن، گرد کردن، گرد آوردن، گم کردن، زیاد کردن.

افعال ناقص متعددی عبارتند از: کردن، دانستن، پنداشتن، خواستن که این فعلها با مسند خود گاهی فعل مرکب میسازند، مانند پاک کردن. و گاهی گروه فعلی، مثل سفید کردن.

بنابر این تشخیص اینگونه افعال مرکب از گروههای فعلی هم ساختمان آنها نیز دشوار است و ملاک فقط استعمال فراوانست و بس.

۵- از نیمه کلمه و فعل یا ور؛ مانند باور کردن، گول زدن، گول خوردن، جا خالی کردن، دستخوش... بودن.

مراد از نیمه کلمه عنصریست لغوی که مستقلاً و بتنهایی بکار نمی رود و فقط در ساختمان کلمات مرکب و مشتق و شبه مشتق استعمال میشود مانند: باور، بازگو، وادار، جو، شو، خند، متاب که فقط در داخل کلمات مرکب و مشتق و شبه مشتق از قبیل: بازگو کردن، باور داشتن، کتاب متاب، شست و شو، خنده، میجوییم، استعمال میشود.

نیمه کلمه ها اقسامی دارند که بسیاری از آنها مانند پیشوند پیش از فعل میآیند و فعل مرکب نیمه کلمه ای میسازند. این نیمه کلمه ها نیز بر سه قسمند: ۱- بسیط مانند: باور و گول ۲- مشتق و مشتق واره مانند وادار و واگو ۳- مرکب مانند: دست پاچه.

اینک نمونه فعلهای مرکبی که با نیمه کلمه ها ساخته شده اند:

مثال برای فعلهای مرکبی که با نیمه کلمه های بسیط ساخته شده اند: گیر کردن، گیر آوردن، گول زدن، گول

خوردن، باور کردن، پدید آوردن (پدید در قدیم مرکب بوده ولی امروز بسیط بشمار میرود).

مثال برای فعلهای مرکبی که با نیمه کلمه های مشتق و شبه مشتق بکار میروند: واگو کردن، وادار کردن، ورنانداز کردن، بازگو کردن، برگزار کردن، ورگزار کردن، واگذار کردن، واگیر داشتن، درگیر بودن، فروکش کردن، فروگذار کردن، واریز کردن، وارو زدن، فارو زدن، پیش کش کردن.

مثال برای فعلهای مرکبی که با نیمه کلمه های مرکب بکار میروند: سرکوفت زدن، دست پاچه شدن، دست پاچه کردن، سرشاخ شدن، پیش دستی کردن، دم خور بودن، دستخوش چیزی شدن.

۶- از قید و یا قید شبه پیشوند و فعل یا ور؛ مانند: فرار رفتن، فرو کوفتن، فرود آمدن، بالا رفتن.

فعلهای مرکب قیدی یعنی افعال مرکبی که با قیدهایی از قبیل: بر، فا، ور، اندر، در، سر، فرا، فراز، فرود، فرو، پائین، بالا، پیش، واپس، برابر، درهم، بهم و مانند آنها ساخته میشوند، ویژگیهایی دارند از اینقرار:

قیود این فعلها بر دو قسمند: یکی قیدهای شبه پیشوند، یعنی آنهایی که در گذشته یا امروز پر استعمال بوده اند و بصورت عنصری دستوری در آمده اند و جنبه ترکیبی آنها قویتر است؛ از این قبیلند: فرا، فرو، در، اندر، بر، دیگر قیدهایی غیر از اینها که جنبه ترکیبی آنها کمتر است و بصورت عنصری دستوری در نیامده اند، مانند: جلو، عقب، پیش، پائین، بالا.

بعضی از دستور نویسان، قیدهای گروه نخست را پیشوند نامیده اند و افعال مرکب حاصل از آنها را «فعل پیشوندی» خوانده اند، ولی بدلا یلی^۱ اینها اکثر قیدند نه پیشوند بخصوص در آثار گذشته؛ زیرا ما اصولاً در زبان فارسی جز در مواردی محدود پیشوند فعل و فعل پیشوندی نداریم. تنها میتوان قیدهای یاد شده را قید شبه پیشوند نامید و فعلهایی را که با این عناصر میآیند، باید فعل مرکب شمرد، نه فعل مشتق و پیشوندی چه اینها در گذشته جز بندرت پیشوند نبوده اند و تنها بعضی از آنها در دوره های بعد و در زمان ما در بعضی از

۱. بمقاله نگارنده زیر عنوان «کلمه مرکب و معیار تشخیص آن» در مجموعه سخنرانیهای دومین کنگره تحقیقات ایرانی، ۱۳۵۱، چاپ دانشگاه مشهد جلد اول نگاه کنید.

موارد تبدیل به پیشوند گردیده اند که ما پس از این بشرح آنها خواهیم پرداخت.

پیشوندها و قیدهای شبه پیشوند که در گذشته و حال فعل مرکب یا پیشوندی ساخته اند عبارتند از: بر، باز، وا، فرا، فرو، فرود، در، اندر، فا، فراز، ور، سر، پی، پهلو، برون، درون، گرد، پس، پیش، بس، عقب، جلو، بالا، پائین، داخل، خارج و بسیاری دیگر که پیش از این نیز بانها اشاره کردیم. از اینها امروز تنها این عناصر گاهی پیشوند فعل بشمار میروند: وا، بر، در، سر و بقیه قید شبه پیشوندند که فعل مرکب میسازند.

برای آگاهی بیشتر در این باره نگاه کنید بمقاله های زیر از نگارنده:

۱- کلمه مرکب و معیار تشخیص آن در زبان فارسی در مجموعه سخنرانیهای دومین کنگره تحقیقات ایرانی چاپ دانشگاه مشهد ۱۳۵۱.

۲- «درباره کلمات مرکب فارسی»، مجله گوهر شماره ۶۸ (شماره ۷ سال ۶) آبان ۱۳۵۷.

قیدهای شبه پیشوند مرکب - گفتیم قیدهای شبه پیشوند بر، در، فرا، فرود، فراز، اندر امروز فعال نیستند و در زبان ما بجای آنها کلمات دیگری بکار میروند که فعالترند از قبیل: پس، پیش، بالا، پائین، بیرون، داخل، خارج. مانند: پیش رفتن، پائین رفتن، بالا رفتن، بالا آمدن بجای فرارفتن، فرود آمدن، بر رفتن.

ولی این عناصر فعل مرکب نمیسازند بلکه گروه فعلی بوجود میآورند. بعبارت دیگر پیش رفتن و پائین رفتن و غیره مرکب نیستند بلکه گروه فعلی شبه مرکبند در حالیکه برگشتن، در رفتن، فرار سیدن مرکبند.

قیدهای شبه پیشوند مرکب معمولاً از ترکیب حرف اضافه و قید یا اسم یا قید شبه پیشوند بوجود میآید که فعل مرکب و گروه فعلی شبه مرکب میسازند از آن جمله اند فراهم، واپس، درهم، بهم، بسر. در گذشته و حال و فراپشت، فرا روی، فراپیش، واپس، باپس، بازپس، فروباز، فاپیش، وادید، پس پشت. در قدیم مثل: فراهم آوردن، واپس کشیدن، واپس ایستادن، واپس افکندن، واپس افتادن، واپس ماندن، درهم رفتن، بهم زدن، برهم زدن، برهم خوردن، برهم شدن، برهم نهادن، بهم برآمدن، بهم رساندن، بهم خوردن، بهم آمیختن، درهم آمیختن، بسر رسیدن، بسر

بردن، بسر شدن، بسر زدن، بسر دیدن، بسر در آمدن.

گاهی فعلی با دو قید شبه پیشوند میآید بدون آنکه آن دو قید با هم ترکیب شده باشند مانند سرباز زدن، سر در آوردن، در برکشیدن (در امروز) و سر برکردن، سر برنهادن، سردرکشیدن، گرد بر آمدن، گرد برگشتن، واسرگرفتن (در قدیم).

گاهی تشخیص نیمه کلمه و ضمیمه از هم دشوار میشود مثلاً تمیز «وادار» و «واگو» که نیمه کلمه اند از واپس و واپیش و فراهم که ضمیمه مرکبند، آسان نیست. بطوریکه قیدهای شبه پیشوند مرکب یادشده را میتوان نیمه کلمه نیز بحساب آورد.

۷- از حرف اضافه و اسم و متمم آن، مانند: بلائی بسر او آمد. بنابر این، این ساختمان را چنین میتوان نمایش داد:

حرف اضافه + اسم + متمم اسم + فعل.

اسم در این موارد ممکنست ناقص و لازم المتمم باشد: مانند: بر سر کاری بودن و بر سر کاری رفتن:

بر سر آنم که گرز دست برآید

دست بکاری زخم که غصه سرآید

(حافظ)

۸- از اسم و حرف اضافه و اسم و فعل یاور؛ مانند: سر بکوه نهادن، دست بدامن شدن، پای در گیل ماندن، پا توی کفش کسی کردن، رو ببهبود گذاشتن، دل بدریا زدن، پاپس گذاشتن.

۹- از حرف اضافه و مُسند و فعل یاور ناقص؛ مانند: بحاصل آمدن و بنفرین کردن، بجای حاصل آمدن و نفرین کردن.

۱۰- از مفعول صریح و مُسند و فعل یاور؛ مانند: پی گم کردن، پی کور کردن، ایزگم کردن، پی پیش کردن.

۱۱- از مفعول صریح و قید و فعل یاور؛ مانند: پاپس گذاشتن، پی غلط افشردن، پی غلط راندن، پی غلط کردن، پی پیش کردن، جا خالی کردن.

۱۲- از قید و پیشوند یا شبه پیشوند و فعل یاور؛ مانند: نیک واداشتن.

۱۳- از دو پیشوند و فعل یاور؛ مانند: وابگزاردن.

دنباله دارد